

باسمه تعالی

عنوان کرسی: عدم زوال ملکيه المرتد بارتداده

ارائه دهنده: حجت الاسلام خالد غفوری الحسنی (عضو هیئت جامعه المصطفی العالمیه)

ناقد اول: آیت الله علی رحمانی فرد (دانشیار جامعه المصطفی العالمیه)

ناقد دوم: حجت الاسلام جعفر یوسفی (عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه)

مدیر کرسی: حجت الاسلام حسن شکوری (عضو هیئت جامعه المصطفی العالمیه)

مکان: دانشگاه مجازی المصطفی

زمان: سه شنبه (۱۰ آبان ۱۴۰۱)، ساعت ۱۵-۱۳

در این کرسی که با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید آغاز گردید، در ابتدا مدیر کرسی با ارائه ضوابط و نحوه مدیریت کرسی به تبیین مسئله پرداختند و توضیح مختصری راجع به مسئله کرسی بیان نمودند. در ادامه، ارائه دهنده به بررسی رویکرد مدنظر خویش نسبت به بحث ملکیت مرتد پرداختند و موضوع را به شرح زیر بررسی نمودند:

در تبیین مسئله بنده متوقف نمی شوم به جهت اینکه مدیر محترم جلسه مسئله به صورت واضح تبیین فرمودند، بنده مستقیماً وارد اصل مسئله می شوم و به صورت فشرده و فهرست وار مسئله را بیان می کنم.

در ابتدای بحث من سعی کردم در کروییت فقهای پیشین جستجوی تا حدی قابل قبول انجام شده است، از تتبع کلمات بزرگان نمی شود اجماع را استفاده کرد، چون خیلی از بزرگان اصلاً متعرض به این فرع نشده اند و برخی از فقهای قدیم مانند ابن جنید برخی از کلماتشان را می توان استفاده کرد که مرتد فطری به مجرد ارتداد ملکیتش از بین می رود و تصریح هم در این زمینه ندارد.

فقهای بزرگ مانند عمانی، شیخ مفید و حتی معاصرین شیخ طوسی مانند ابوصلاح حلبی و صدوق اصلا اشاره نکرده اند، همچنین مرحوم کلینی نیز به این فرع اصلا اشاره نکرده اند، پس ادعای اجماع در اینجا خیلی سخت هست.

فقط یک فقیه در این زمینه فتوایش خیلی صراحت دارد و آن شیخ طوسی می باشد. فتوای شیخ این است که مرتد فطری به محض ارتداد مالکیتش از بین می رود و نسبت به همه اموال دیگر مالک نمی شود. البته بعد از شیخ طوسی با فاصله چون ابن حمزه هم موافق با شیخ طوسی نبوده است، بعد از محقق حلی به بعد می بینیم که کلمات فقها عوض شده است و همه شان تقریبا در این مسئله تابع شیخ شده اند در نتیجه در اینجا اجماع تعبدی نمی توان درست کرد. چون مستنداتشان را بر اساس قاعده لطف نمیتوان درست کرد. اصل بحث من این است که اولاً مقتضای مسئله در این قاعده چه چیزی هست؟ بنده مقتضای قاعده بحث را بررسی کردم.

اولاً قاعده عامه در این مسئله می گوید «الناس مسلطون علی اموالهم» و این سلطنت باقی می ماند تا وقتی یک دلیل محکمی پیدا شود تا موجب خروج از این قاعده شود، بنابراین اصل موضوع این است. روایات بسیار مستحکم که از جهت تعداد هم قابل توجه هست و روایات معتبر در این زمینه هم زیاد داریم از جمله موثق عمار سباطی عن ابی عبدالله قال «قلت المیت احق بماله مادام فیه روح یبین به، قال نعم فان اوسابه فان قال بعدی...» و روایات دیگر.

یعنی آدم زنده می تواند تصرف کند و وصیت کند. یک موثق دیگر از عمار سباطی هم داریم که میتواند در اموالش تصرف کند ولو در حال بیماری که منتهی به موت می شود و روایات دیگری هم در این زمینه داریم. در اینجا این روایات دلالت می کند که هر انسان بر اموال خود تا مرگ مسلط هست و زمانیکه مرگ رسید در آنجا احکام دیگر پیش می آید.

این مقوله متوقف بر مرگ حقیقی هست و ارث بری یک چیز عقلایی و عرفی هست و مختص به اسلام نیست و همه ادیان دنیا در طول زمان ارث چه زمانی اتفاق می افتد، در بعد از مرگ نه قبل از آن، پس شخصی که هنوز زنده هست را نمی گویند که بایستی اموالش تقسیم شود و در اسلام هم همین است و آیات زیادی را می توان به عنوان مستند در این مورد قرار داد که واژه ترکه برای بعد از مرگ هست و ارث برای پس از مرگ هست. در برخی آیات هم مانند آیه کلاله به واژه هلك اشاره شده که یعنی احکام ارث برای بعد از مرگ می باشد.

در روایات بسیار هم این مقوله آمده است از جمله روایت ابی خدیجه که می گوید عن اباعبداله « قال ان رجل مات و ترک اخ له ... » و امثال این روایات فرض سوال همان موت و مرگ هست و مراد از مرگ در اینجا مرگ حقیقی هست و نه مرگ اعتباری و حکمی.

پس قاعده این است که شخصی که هنوز زنده هست بر اموالش تسلط دارد و میتواند با آن هرکاری را انجام دهد مگر دلیلی که ثابت شود و آن احکام خاصی دارد و از قاعده کلی خارج می شود.

فتوایی که متعارف هست و فقها مطرح کرده اند و بر اساس ادله آن را مطرح کرده اند و یکی از ادله بر اساس اجماع هست که من راجع به اجماع حرفی ندارم چون اجماع را نمی شود ثابت کرد و ظاهرا مراد از اجماع، اجماع مستقیم بر این مسئله نیست و یک اجماع استنباطی هست.

یعنی فقها در تقسیم ترکه مرتد فطری اجماع مستحکمی دارند، از این مسئله استنباط کردند که این مسئله تقسیم اموالش لازمه اش این است که ملکیتش از بین می رود، اما مستقیما روی این مسئله و روی این حکم به صورت مستقیم اجماعی نداریم.

اگر اجماعی در نظر می گیریم اجماع بر تقسیم ترکه مرتد هست که این را در یک بحث مستقلی من مطرح کردم و آن را رد کرده ام.

ترکه مرتد فطری به محض اینکه فوت می کند تقسیم می شود با استفاده از روایات.

یا مثلا بعد اسلامه، بعد اسلامه یعنی چی؟ یعنی بعد از اینکه شهادتین را گفت. هیچ فقیهی هم نگفته اگر پدر و مادر باید مسلمان باشد، بلکه یکی هم کفایت می کند، اگر پدر مسلمان بود و بعدا کافر می شود گفتند که فطری هست در حالیکه در روایت میگوید بین مسلمین از یک طرف و از طرف دیگر بعد اسلامه می گوید یعنی بعد از اسلام حقیقی نه اسلام حکمی به تبع پدر و مادر.

روایاتی که حسن بن محبوب آورده را در آن تشکیک کرده اند نه به این معنا که روایاتش قبول نیست به این معنا که روایاتش را به آسانی نپذیریم، روایاتی را که مشکلات جدی دارد را نمی شود به آسانی پذیرفت و عنوان کرد.

حالا شاید شخصی این صحبت من را نپذیرد و بگوید که روایات صحیحیه محمد بن مسلم، موثق عمار سباطی را حجت میدانیم، قبول ما هم می پذیریم اما یک لازمه خودمان درست میکنیم و می گوییم چون ترکه مرتد فطری تقسیم می شود پس ملکیتش از بین می رود، چه کسی این را گفته است، این یک تحلیل عقلی هست و نمی شود گفت که لازمه این حکم هست، این لازمه عقلی هست و ظهور عرفی ندارد و به نظر بنده که شیخ

متاثر به روش ابن جنید در این مسئله (نه تمام مسائل) شد و البته عبارت ابن جنید هم در این مسئله صراحت ندارد.

به هر حال نمی شود گفت که مستند این فتوا روایات هست و نمی شود ادعا کرد که مستند این فتوا اجماع هست. روایات متنشان مشکل دارد، حال فرضا این روایات را می پذیریم و فتوا می دهیم که ترکه مرتد فطری تقسیم می شود اما مالکیتش از بین می رود را چگونه می توانیم ثابت کنیم؟ و مسئله ما این است، هم نسبت به اموال قبلی و هم نسبت به اموال مستجد و نمی شود همچین ادعایی را کرد.

اشاره می کنند به مسئله زمان که اگر این مرتد فطری مرتکب قتل خطئی مثلا بشود، دیه این مقتول چه می شود؟ یا مثلا عمدی مال کی را از بین برده است، ضامن می شود یا ضامن نمی شود؟ می توانیم بگوییم ضامن نمی شود؟، اگر ما گفتیم که مالکیتش از بین رفته است و دیگر مالک نمی شود، مسئله ضمان این چه می شود، و فروعات و لوازم متعدد دیگر، اگر مطرح کنیم که باید کل ساختار فقه را عوض کنیم، در باب ضمان، در باب معاملات و ... باید خیلی ها را عوض کنیم.

اگر بر اساس تحلیلات عقلی بخواهیم پیش برویم و احکام را استنباط به جایی نمی رسیم و فقه ما یک فقه دیگری می شود و کلا ساختار فقه عوض می شود.

برخی از فقهای متاخر و معاصر یک مقدار عقب نشینی کردند و گفتند که اگر توبه کند بشود بلکه برای ملکیتش چاره اندیشی کرد.

پس از ارائه تفصیلی حجت الاسلام غفوری، ناقد اول آیت الله رحمانی فرد در مقام طرح برخی اشکالات به بیان مطالب زیر پرداخت:

- فقهای دیگر اگر اشاره ای به این مورد نکردند شاید از جهت وضوح این مطلب بوده نه از جهت اینکه نظرشان این نبوده است.
- شاهد آن این است که متاخرین ادعای اجماع دارند.
- مرتد بر مال خودش مسلط هست، که مسلط هست اما در مواردی که تخصیص نخورده باشد و خارج نشده باشد از تحت این قاعده.
- وصیت یک امر شرعی است، اما آیا می توانیم بگوییم که مرتد هم زیر پوشش آیات قرآن هست؟ چطوری هست؟ مرتد اصلا حکم و دلیل جدا دارد و از ذیل این آیات در آمده است.

- هفت روایت معتبر داریم در مورد مرتد که وقتی بارتداد شد پنج حکم در باره اش صادر می شود، حال این روایات معتبر را چگونه میتوان از کار انداخت؟
- عدم زوال ملکیه مرتد ملی از باب استصحاب نیست.
- وقتی کلیات موضوع ثابت است باید موارد تهافت در مصادیق جزئی توجیه شود نه اینکه این دلیل باشد برای آن.
- وقتی روایات صحیحیه دلالت بر زوال ملکیه دارد، چه اصلی است که می تواند نافی این دلالت باشد؟
- آیه للرجال نصیب مما ترک الوالدان می گوید موضوع ارث ماتر میت هست و فقط این را می خواهد بگوید و کاری به مرتد و غیر مرتد ندارد.
- هیچ یک از روایاتی که برای مدعا آمده است را نمی توان به آنها استناد نمود چون بحث بر این است که مرتد از این روایات خارج است و یا داخل و میشود همان شبهه مصداقی.
- شما اقرار نموده اید که ارث یک امر ارتکازی در میان فقها است، پس چگونه وقتی امر ارتکازی است اجماع تبعدی را نفی می کنید؟ اجماع تبعدی بر پایه ارتکاز هست. شما از یک طرف ارتکازی می دانید و از طرف دیگر اجماع را نفی می کنید.
- در ادامه جلسه، نوبت به ارائه مطالب و نقد ناقد دوم رسید که حجت الاسلام یوسفی ضمن تمجید مطلب ارائه شده و اهمیت مقاله و ضرورت پرداختن به این مسئله، به موارد زیر پرداختند:
- اگر ایشان در مقاله می فرمودند که من روش خودم را در استنباط احکام دارم راضی کننده تر بود. به جهت اینکه منهج تحلیلی اجتهادی متعارف را من در این تحقیق ندیدم.
- منهج متعارف در حوزه فقه جواهری است و در فقه جواهری نمی شود نظریه ای را بدون دلیل رد کرد و نظریه رقیب را بدون هیچ دلیلی اثبات کرد.
- ابن جنید مشهور به مخالفت کردن هست در بسیاری از مسائل اما در این مورد ایشان هم اجماع کرده است.
- مخالفت بعضی از علما ناقض اجماع نیست چون زمانش گذشته است.
- مسئله ای که اجماعی است، مخالفت با آن دلیل درست و حسابی می خواهد.

- کسی منکر تقسیم ترکه میت نیست.
 - اصحاب اجماع بعضی ۱۵ نفر، برخی ۱۸ نفر و برخی ۲۱ نفر می دانند که آنهایی که ۲۱ نفر میدانند حسن بن محبوب را داخل این اجماع می دانند شما چرا ایشان را مد نظر قرار ندادید.
 - اگر بخواهیم روش اجتهادی متعارف را داشته باشیم بایستی بیشتر از این تلاش شود، اما اگر روش دیگری دارید شما حق دارید چون اجتهاد مقوله ای است که روش های مختلفی در آن وجود دارد و شما روش خودتان را ارائه دهید و راجع به آن توضیح دهید.
- در انتهای جلسه نیز ضمن طرح پرسش های حضار و سایر مطالب طرح شده توسط ناقدین، ارائه دهنده به انتقادات و سؤالات پاسخ داده و با جمع بندی مدیر کرسی، جلسه با ذکر صلوات بر محمد و آل طاهرینش به پایان رسید.